

روابط ادوارد اول و ادوارد دوم از انگلستان با ایلخانان مغول ایران

• لارنس لکهارت

• ترجمه: منصور چهارازی

برخلاف این واقعیت که انگلستان هنوز از جراحات ناشی از جنگ بارون‌ها التیام نیافته بود، و این که سال‌ها بود که پادشاه، هنری سوم به پیشروی‌های خود ادامه می‌داد، شاهزاده ادوارد با الهام از آرمان‌های سن لویی (لویی نهم، پادشاه فرانسه) در سال ۱۲۶۸م. / ۶۶۶ ه. ق بر آن شد که «صلیب را بردوش کشیده» و در جنگ‌های صلیبی شرکت کند. پادشاه [انگلستان] این تصمیم را به مرحله عمل درآورد، و دو سال بعد، شاهزاده ادوارد و طرفدارانش که کم‌تر از هزار نفر بودند، به شاه‌لویی مقدس در کالیاری در ساردینیا پیوستند. ادوارد که برای این اقدام متهورانه خویش سرمایه‌اندکی در دست داشت، به قرض ۷۰۰۰۰ لیور از پادشاه فرانسه ناگزیر شد.^۱ بعید است که ادوارد یا هیچ‌یک از پیروانش دریافته باشند که عصر جنگ‌های صلیبی به پایان رسیده است. به عبارت دیگر، روح جنگ‌های صلیبی به هیچ وجه از میان نرفته بود.

یکی از پیروان ادوارد، مردی جوان به نام جفری دولانگلی بود (این نام در اسناد معاصر تحت عنوان Galfried de langle به ثبت رسیده است). او فرزند خانواده مشهور وارویک شایر و نوه جفری دولانگلی بود که ادوارد سال‌ها قبل او را به عنوان کارگزار خود در ولز منصوب کرده بود. جفری پدر بزرگ «مردی حریص و تند مزاج بود که اشتیاقش در معرفی اصول حقوقی و قوانین انگلستان در ولز به بروز شورش جدی در قلمرو شاهزاده نشینان منجر گردید»^۲.

اما مدرکی دال بر این که جفری پسر خصوصیات بدی را از پدر بزرگ خود به ارث برده باشد، وجود ندارد. در واقع سرویلیام داکدیل در کتاب خود تحت عنوان گنجینه‌های وارویک شایر^۳ بیان می‌دارد که

بنا به فرمان پاپ، کشیش
دومینیکنی به نام فرانسیس
دوپروجیا به سلطانیه آمد و
نخستین سراسقف این شهر
شد. او در سال ۱۳۱۸م. / ۷۱۸
ه. ق به این مقام منصوب شد





پاپ‌ها (سمت چپ) و امپراطورها (سمت راست). از کتاب تاریخ فرنگیان نوشته رشیدالدین فضل الله

— ادوارد، شاهزادهٔ انگلستان که رهبری نیروهای صلیبیون را برعهده داشت و از ناکافی بودن نیروهایش کاملاً آگاه بود، و از دیگر رهبران مسیحی نیز انتظار کوچک‌ترین کمکی نداشت، به فکر برقراری اتحاد با «آباقا»، اینخان مغول افتاد و برای ترتیب دادن حمله‌ای مشترک به مسلمانان هیأتی را به دربار وی در تبریز اعزام نمود

جفری «مردی فداکار بود که تصویرش بر روی صلیبی که برای حرکت به سرزمین مقدس [تدارک دیده شده بود] رسم گردیده بود». دربارهٔ جفری پسر بعداً بیشتر توضیح خواهیم داد.

هنگامی که ادوارد به Aigues Mortes رسید، دریافت که جنگ‌های صلیبی به جای این که در سرزمین مقدس آغاز شود، ابتدا باید علیه تونس هدایت گردد. این تغییر نقشه به دلایل متعددی صورت گرفته بود: نخست این که این امید وجود داشت که خلیفه حفص در تونس — ابو عبدالله محمد المستنصر — به پذیرش مسیحیت راغب شود. (در حقیقت شایع شده بود که وی از قبل این اقدام را کرده است)^۴. نیز امید آن می‌رفت که صلیبیون با پیاده شدن در خاک تونس، قادر باشند تا [راه] تجهیزاتی را که ممالیک مصری از این کشور [تونس] دریافت می‌کردند، قطع نمایند.

صلیبیون با ترک ساردینیا در پانزدهم جولای ۱۲۷۰ م. / ۶۶۸ ه.ق.، سه روز بعد در سواحل تونس، نزدیک کارتاژ، پیاده شدند. گرچه در قدم اول با مقاومتی روبرو نشدند، اما خیلی زود به کمبود آب دچار گردیدند. علاوه بر این، حاکم تونس به جای استقبال از آن‌ها، به سرعت نیروهای خود را علیه ایشان صف‌آرایی کرد و آنان را در اردوگاهشان به محاصره درآورد. در همین حین اسهال خونی در بین نیروهای مسیحی شیوع یافت و قربانیان زیادی از خود برجا گذاشت که یکی از آنان لویی مقدس بود. او در بیست و پنجم آگوست ۱۲۷۰ م. / ۶۶۸ ه.ق. درگذشت. پسرش فیلیپ — که بعداً وارث تاج و تخت فرانسه شد از سوی عموی خود چارلز آنجو مجبور به انعقاد معاهدهٔ صلح با دشمن گردید.^۵ ادوارد از این اقدام به خشم آمد و به

«خون خدا» قسم خورد که «حتی اگر تمامی سربازان و رعایایم مرا تنها گذارند، به همراه مهترم فاوین به عکا خواهم رفت و به عهد خویش وفادار بوده و تا دم مرگ به سوگندم پای بند خواهم ماند».^۶

ادوارد و یارانش پس از این که زمستان را در سیسیل سپری کردند، در بهار ۱۲۷۱ م. / ۶۶۹ ه.ق. به سوی عکا رهسپار شدند. او از دیدن وضعیت آن سرزمین متحیر شد. آنچه تحیر او را برمی‌انگیخت این بود که ساراسن‌ها^۷ نه تنها تحت رهبری فرمانروای مقتدر خویش — سلطان مملوک بیبرس — ناحیه‌ای را که هنوز در اشغال مسیحیان بود، بتدریج فتح می‌کردند، بلکه شکافی عمیق در میان مسیحیان به وجود آورده بودند. بدتر از همه این که ونیزیان فعالانه به تجارت با دشمن سرگرم بودند و چوب و فلز و دیگر موادی که برای ساخت ابزار جنگی به کار می‌رفت به آنان می‌فروختند.^۸ قبرسی‌ها نیز گرچه با صلیبیون احساس همدلی داشتند، از ترک کردن سواحل جزیرهٔ خویش برای شرکت در عملیاتی که ادوارد می‌خواست علیه مسلمانان برعهده گیرد، سر باز می‌زدند.^۹ اندکی بعد از پیاده شدن

نیروهای ادوارد، پیشامدی بد یمن روی داد و آن سقوط قلعه بزرگ نظامی حصن الاکراد، یعنی مأمّن شوالیه‌های میهمان نواز بود. ادوارد که از ناکافی بودن نیروهایش - که هیچ‌گاه از ۷۰۰۰ نفر تجاوز نمی‌کرد کاملاً آگاه بود، و از دیگر رهبران مسیحی نیز انتظار کوچک‌ترین کمکی نداشت به فکر برقراری اتحاد با آباقا، ایلخان مغول افتاد، و برای ترتیب دادن حمله‌ای مشترک به مسلمانان، هیأتی را به درباروی در تبریز اعزام نمود. این هیأت متشکل از رینالد دو راسل و گدفرای دو ووس و جان دوپارکر بود. چون آباقا متعهد به همکاری گردید این مأموریت به موفقیت انجامید.^{۱۲} با وجود این، آباقا قادر به انجام هیچ عملیات بزرگی در غرب نبود، زیرا در آن زمان درگیر عملیات جنگی علیه مغولان جغتایی بود که خراسان را مورد تاخت و تاز قرار داده بودند. گرچه وی موفق به اخراج متجاوزان شد، پس از آن درگیر جنگی دیگر علیه مغولان بخارا گردید. به هر حال، اگرچه وی مایل به این همکاری بود، تنها توانست نیروی نسبتاً اندکی که شمار آنها بین ده تا دوازده هزار نفر بود برای حمله به مسلمانان در سوریه روانه سازد. لشکریان مغول به موفقیت‌های محدودی دست یافتند که در نتیجه آن برای مدتی کوتاه، اندکی از فشار وارده بر نیروهای مسیحی کاسته شد. ادوارد به همراه هوگ سوم، فرمانروای انطاکیه از فرصت به دست آمده استفاده نمود و به شهر کوچک قاقون در شمال شرقی کارمل، یورش بُرد. این حمله با موفقیت همراه بود و صلیبیون غنائم فراوانی به چنگ آوردند. با این حال، نیروی کافی برای تصرف دژ در اختیار نداشتند. ادوارد با درک این نکته که با نیروهای اندک خویش و عدم همکاری اغلب رهبران مسیحی نمی‌تواند در برابر مسلمانان کاری از پیش برد، در سپتامبر سال ۱۲۷۲ م. / ۶۷۰ ه. ق. از عکا با کشتی رهسپار انگلستان شد. به هنگام بازگشت با خبر شد که پدرش - هنری سوم - رخت از جهان بر بسته و از آن پس او پادشاه انگلستان خواهد بود.

صلیبیون متأسف بودند از این که نتوانسته بودند حمله خود به ممالیک را ده سال زودتر آغاز کنند، تا از این رهگذر بتوانند آن را با حمله ویران‌کننده هولاکوک که علاوه بر انقراض سلسله خلفای عباسی و تسخیر دمشق، منجر به گرد آمدن مغولان در صد مایلی منطقه تحت اشغال مسیحیان شده بود، همزمان سازند. متأسفانه مسیحیان از چنین فرصتی که دیگر هرگز تکرار نشد، بهره‌ای نبردند.^{۱۱} آباقا به اصرار لئون سوم، فرمانروای ارمنستان صغیر که حکمرانی‌اش از سوی ممالیک تهدید می‌شد، در سال ۱۲۷۴ م. / ۶۷۲ ه. ق. هیأتی شانزده نفره را به اروپا فرستاد. او به ادوارد اول نامه‌ای نوشت و آن را به دیوید، اسقف اورشلیم

سپرد. به نظر نمی‌رسد که این نامه محفوظ مانده باشد، اما مضمون آن از طریق پاسخی که ادوارد برای آباقا در ۲۶ ژوئن سال ۱۲۷۵ م. / ۶۷۳ ه. ق. ارسال نمود، قابل استنباط است.^{۱۳} ادوارد در این نامه اظهار می‌دارد علاقه‌ای را که آباقا به مسیحیت ابراز نموده دریافته و به تصمیم و عزمی که وی برای رهانیدن مسیحیان و سرزمین مقدس از جنگال دشمنان دین دارد، پی برده است. در ادامه نامه ذکر می‌کند امیدوار است که آباقا این طرح مقدس را به مرحله اجرا درآورد، اما ابراز تأسف می‌کند از این که نمی‌تواند خبر دقیقی از زمان ورودش به سرزمین مقدس یا لشکرکشی دیگر مسیحیان به آن دیار را اعلام دارد، زیرا تاکنون هیچ اقدامی از جانب پاپ در این باره صورت نگرفته است.^{۱۳}

در سال ۱۲۷۶ م. / ۶۷۴ ه. ق. دو فرستاده دیگر از جانب آباقا به نام‌های جان و جیمز واسلی^{۱۴} با پیامی از ایلخان مبنی بر ترغیب مسیحیان به تقویت نیروهای خویش در سرزمین مقدس و وعده ارسال کمک نظامی به آنان، به غرب رسیدند.

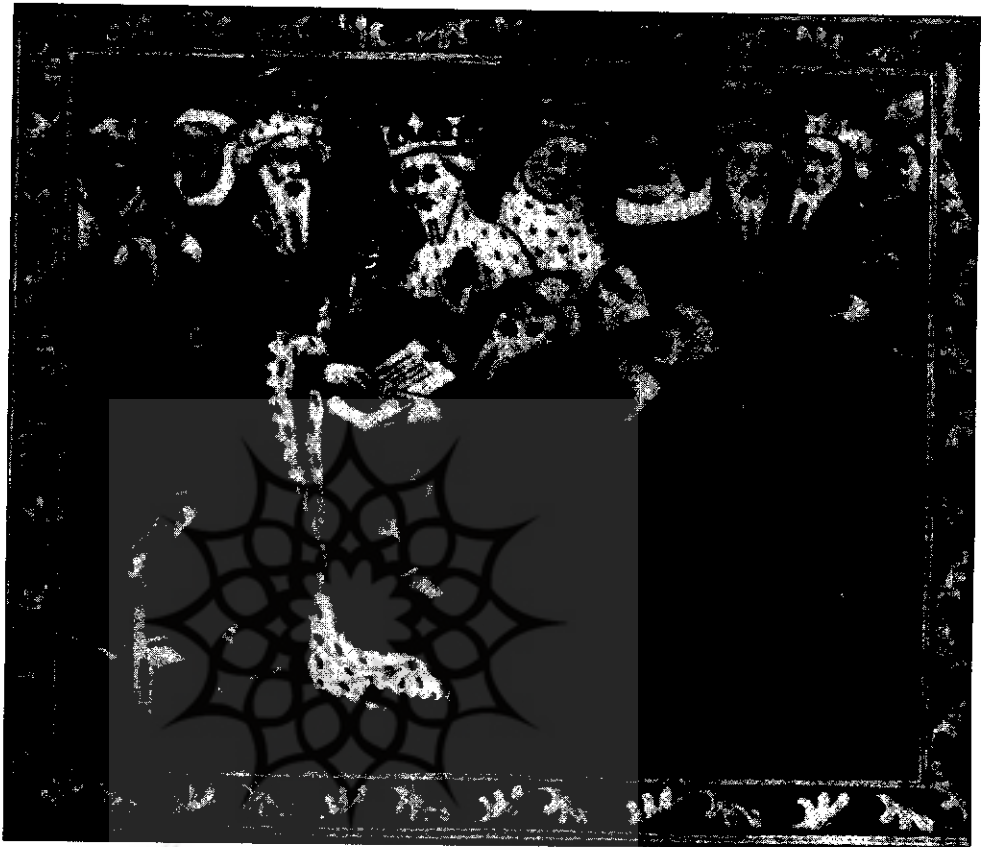
فرستادگان پس از استقبال از جانب پاپ و فیلیپ سوم پادشاه فرانسه، عازم دربار انگلستان شدند، اما به نظر می‌رسد چیزی از ملاقات آنان در این کشور، به ثبت نرسیده است.

آباقا در سال ۱۲۸۲ م. / ۶۸۰ ه. ق. چشم از جهان فرو بست و برادرش تکودار جانشین وی شد. شاه جدید، گرچه در جوانی مراسم غسل تعمید را با نام نیکلاس به جای آورده بود، چون بر اریکه قدرت تکیه زد، به دین اسلام مشرف شد و نام احمد بر خود گذاشت. این رویداد برای امرا و فرماندهان مغول وی بسیار ناخوشایند بود. احمد نیز با ویران کردن کلیساها و زندانی کردن اسقف بزرگ نستوریان، یعنی ماریاهبالای سوم، مسیحیان را در قلمرو خود بیگانه محسوب کرد.^{۱۵} از همین رو، در طول دوران فرمانروایی وی هیچ تلاشی برای احیای موضوع عملیات مشترک با مسیحیان علیه مسلمانان به وقوع نپیوست.

ارغون پسر آباقا، از جلوس عمومی خود بر تخت سلطنت و نیز مسلمان شدنش سخت آزرده خاطر شد. تعداد زیادی از امرا و شاهزادگان مغول نیز همین احساس را داشتند. در نتیجه، توطئه‌ای چیده شد که در نهایت به خلع و قتل احمد و دست‌یابی ارغون به قدرت منجر گردید. فرمانروای جدید به سرعت سیاست پدر را در دوستی با غرب و دشمنی شدید با مسلمانان دنبال کرد.

ارغون بر سر آن بود که پافشاری خود را برای اتحاد با قدرت‌های مسیحی علیه مسلمانان به نمایش گذارد. او در سال ۱۲۸۷ م. / ۶۸۵ ه. ق. رایان سوم^{۱۶}، راهب اویغوری و همکار ماریاهبالای سوم، را در رأس هیأتی به سفارت اروپا فرستاد. او و ملازمانش^{۱۷} در زمانی

تصویری اروپایی از قوبیلای، خان بزرگ به همراه نیکولومافنو پولو (پدر و عموی مارکو پولو)، از یک نسخه خطی انگلیسی، حدود ۱۴۰۰ م.



ارغون قبل از مرگ خود هیأت دیگری را به اروپا اعزام کرد. اما این هیأت در بدترین زمان ممکن، یعنی اندکی قبل از مرگ ارغون و سقوط آخرین دژهای باقی مانده از مسیحیان در سرزمین مقدس، به غرب رسیدند

پادشاه انگلستان که در گاسکنی به سر می برد، حرکت کردند، و پس از بیست روز هنگامی که به شهر بوردور رسیدند، ساکنان شهر به پیشواز آنان آمدند، همراهان رابان صوما فوراً اعتبارنامه ارغون شاه و هدایایش را همراه با نامه ای از مارکاتو لیکوس به شاه تقدیم کردند. شاه شادمان گردید و شادمانی اش به ویژه هنگامی که صوما درباره اورشلیم سخن به میان آورد بیش از پیش شد و گفت: «ما پادشاهان این شهرها علامت صلیب را به دوش می کشیم و به چیز دیگری فکر نمی کنیم. درباره این موضوع نیز چون می بینیم ارغون شاه همانند ما می اندیشد، تسلی خاطر می یابیم». بعد از آن، شاه به رابان صوما دستور برگزاری مراسم عشای ریانی داد و او مراسم رموز پرشکوه را اجرا نمود. شاه و مقامات دولتی به پا خاستند، و شاه در مراسم دینی شرکت کرد و در آن روز ضیافت باشکوهی برپا شد.

پس از برگزاری این مراسم، شاه ادوارد به رابان صوما هدایای بسیار و هزینه بازگشت از این سفر طولانی را اهدا نمود. رابان صوما هنگام بازگشت در رم از جانب پاپ نیکلاس چهارم مورد استقبال قرار گرفت و بدین ترتیب، تغییر رفتاری در نحوه پذیرایی ناشایستی که کاردینال ها در طی نخستین دیدارش از رم به عمل آورده بودند،

نامناسب یعنی هنگامی که پاپ هونوریوس چهارم تازه وفات یافته و هنوز جانشینی برایش منصوب نشده بود، به رم رسیدند. کاردینال ها به جای پرسش درباره اتحاد علیه ممالیک (که چیزی نمانده بود تا تریپولی و عکا را تصرف نمایند) از ماهیت اعتقادات مذهبی این فرستاده مغول سؤال می کردند. رابان صوما، بیهوده اعتراض می کرد که برای گفت و گوی نظامی و نه بیان عقاید مذهبی به آن جا آمده است.

علاوه بر این، هنوز نیکلاس چهارم به عنوان پاپ منصوب نشده بود (او در فوریه سال ۱۲۸۸ م. / ۶۸۶ ه.ق به این مقام نائل شد)؛ او حامی پروپاقرص اتحاد مغول - مسیحی علیه مسلمانان بود.^{۱۸} رابان صوما و دیگر اعضای هیأتش از رم به سمت پاریس، جایی که فیلیپ لوبل از او با احترام زیادی استقبال کرد، حرکت کردند. فرستادگان مغول از پاریس برای ملاقات ادوارد اول، که در گاسکنی به سر می برد، رهسپار شدند.

سر. یی. ای. والیس بوگ جریان پذیرایی شاه ادوارد از رابان صوما و همراهانش را از زبان سریانی به انگلیسی برگردانده است. وی در این باره می نویسد: «وآن ها از آن مکان یعنی پاریس برای ملاقات



صورت گرفت.

ششم ماه اول تابستان از سال گاو، به رشته تحریر درآورده است. (۱۲۸۹م. / ۶۸۷ه.ق.).

بوسکار لو از آن جا عازم دربار ادوارد اول شد، در حالی که فرمانی رسمی از جانب پاپ نیکلاس چهارم به همراه داشت که سفارش او را به آن پادشاه می‌کرد. پاپ با ارسال این فرمان از ادوارد اول درخواست کرده بود که به دقت به پیام ارغون که از جانب فرستاده‌اش قرائت می‌شد؛ گوش فرادهد.^{۲۴}

تی. هادسن تیلور اطلاعات جالب زیر را از «گزارش‌های وارد روبر» مربوط به هیجدهمین سال سلطنت ادوارد اول، ارایه می‌کند. (۱۲۹۰م.).^{۲۵} بوسکار لو در عید میلاد مسیح، پنجم ژانویه سال ۱۲۹۰م. / ۶۸۸ه.ق.، به همراه سه ملازم، یک آشپز، هشت اسب و شش پیشخدمت به لندن وارد شد. او سیزده روز در دربار انگلستان و در مجموع بیست روز در این کشور اقامت نمود و هزینه‌هایش از سوی ادوارد پرداخت می‌شد.

هنگامی که بوسکارلو انگلستان را ترک می‌کرد، ادوارد اول نامه‌ای^{۲۶} خطاب به ارغون به او داد. در این نامه ادوارد اول از ارغون به دلیل اقدامش جهت لشکرکشی علیه «Soldan of Babylon» در حمایت از سرزمین مقدس و ایمان وی به مسیحیت تعریف و تمجید کرده بود. هنگامی که ارغون به فلسطین رسید، ادوارد طی نامه‌ای دیگر از هدایای ارغون، از اسب گرفته تا چیزهای دیگر تشکر کرد. ادوارد به ارغون اطمینان می‌داد که به محض این که رضایت پاپ را

ارغون و همسر مسیحی‌اش - اوروک خاتون^{۲۷} - پس از بازگشت رابان صوما، پسر خود را غسل تعمید دادند و به افتخار پاپ، نام نیکلاس بروی نهادند.

علاقه شدید ارغون به برقراری اتحاد با نیروهای مسیحی را می‌توان از ارسال هیأت دیگری به غرب به ریاست یک ژنوبی به نام بوسکار لو دو ژیزولفی^{۲۸} - که سال‌ها در خدمت ارغون بود معلوم ساخت. بوسکار لو و اعضای هیأت همراهش ابتدا به رم، جایی که نیکلاس چهارم استقبال باشکوهی از آن‌ها به عمل آورد، رفتند.

از آن جا به پاریس، جایی که بوسکار لو به فیلیپ لوبل نامه‌ای را به طول ۶¼ فوت تحویل داد،^{۲۹} رهسپار شدند. ضمیمه این نامه‌سندی به زبان فرانسه بود که مندرجات آن را تشریح می‌کرد. مضمون این نامه این بود که به محض شنیدن خبر عزیمت فیلیپ لوبل به سرزمین مقدس، ارغون نیز با ارتش خود به سوی مصر حرکت خواهد کرد. او پیشنهاد داده بود که به همراهی نیروهایش مقارن با بیستم فوریه سال ۱۲۹۱م. / ۶۸۹ه.ق. نزدیک دمشق اردو خواهد زد و می‌افزود: «اگر به عهد خود پای‌بند باشید و قوای خود را در موعد مقرر به میعادگاه بفرستید و خداوند به ما در انجام تعهدمان لطف و مرحمت عنایت فرماید، در صورت باز پس گرفتن بیت المقدس، آن را به تو واگذار می‌کنیم».

در پایان، ارغون ذکر می‌کند که نامه‌اش را در Kundulen^{۳۰} روز

برای عبور لشکریانش به آن سوی دریا جلب کند از طریق فرستادگانش وی را با خبر خواهد ساخت. ادوارد نوشته بود برایش تعدادی شاهین و دیگر گنجینه‌های کشورش^{۲۷} را همان‌گونه که ارغون درخواست کرده بود، خواهد فرستاد.

با این همه، شروع دوباره جنگ اسکاتلندی، ادوارد را از وفای به عهدش بازداشت. معلوم نیست که اگر آن‌ها تلاش کرده بودند که در آن زمان یک جنگ صلیبی به راه‌اندازند وی و نیروهایش به چه پیشرفتی می‌توانستند دست یابند؟ پس از آن، ارغون تنها پانزده ماه از زندگی‌اش را پیش رو داشت و قرار بر این بود که گیخاتوی عیاش و فاسد جانشین وی شود. به این ترتیب، چه کسانی به ادوارد می‌پیوستند اگر که او قادر بود به سرزمین مقدس لشکرکشی کند؟ سرانجام در سال بعد، آخرین پایگاه‌های باقی مانده از فرانسیسکن‌ها در فلسطین توسط مسلمانان به تصرف درآمد.

رنه گروسه در اثر برجسته خویش تحت عنوان تاریخ آسیا^{۲۸} شکست قدرت‌های غربی در این حادثه را به دلیل عدم اتحادشان با مغولان فجیع قلمداد می‌کند، زیرا به عقیده وی آن زمان، آخرین فرصت برای اتحاد قدرت‌های غربی با مغولان علیه مسلمانان بود که می‌توانست مؤثر واقع شود. از سوی دیگر به عقیده نوین‌بی، آخرین شانس دست یابی به این هدف واقعاً زمانی بود که هولاکو خلافت عباسی را منقرض کرده و بعد از درهم کوبیدن کامل مسلمانان، دمشق را به تصرف خود درآورده بود.^{۲۹} نکته قابل ملاحظه دیگر این که ارغون نتوانست به عهد خود برای اتحاد با مسیحیان در بهار سال ۱۲۹۱ م. / ۶۸۹۱ ه.ق. وفا کند، زیرا بیمار شد و به دنبال آن چند روز بعد در ماه مارس همان سال دیده از جهان برگرفت. علاوه بر این، در همین زمان بود که عکا آخرین دژ مسیحیان در سرزمین مقدس، به دست مسلمانان سقوط کرد.^{۳۰}

ارغون قبل از مرگ خود، هیأت دیگری را به اروپا اعزام کرد. رنه گروسه در تفسیر این اقدام می‌گوید: «قابل تحسین است که ارغون در تمایلیش به سرنگون کردن ممالیک و نجات سوریه فرانسه، از بی‌تفاوتی غرب [نسبت به این موضوع] دلسرد نشده بود.»

ابل رموزات Abel - Remusat اظهار می‌دارد پس از آن که آخرین دژهای نظامی فرانسویان در سرزمین مقدس سقوط کرد، مشتاقانه‌ترین روح صلیبی را می‌شد در میان مغولان یافت.^{۳۱}

بوسکارلو در دومین ماموریت خود به اروپا، خان معتمدی موسوم به «چغان» یا «زغان»، مغول مسیحی شده غسل تمعید یافته‌ای که نامش به آندره بدل گشته بود، و چند مغول دیگر را که یکی از آنان نام Maracius داشت به همراه خود بُرد.^{۳۲} بعد از استقبالی که نیکلاس چهارم از آنها در رُم به عمل آورد، سفر خود را به سوی پاریس

و لندن در پیش گرفتند. پاپ مانند بار قبل فرمانی برای ادوارد اول ارسال نمود و طی آن اعضای هیأت را به او معرفی کرد. تاریخ این فرمان دوم دسامبر سال ۱۲۹۰ م. / ۶۸۸۰ ه.ق. بود.^{۳۳} در پایان آن ماه، پاپ فرمان دیگری به طرفداری Sabadin Archaon، که رابان صوما را همراهی کرده و حالا عضو هیأت بوسکارلو بود، برای ادوارد اول فرستاد.^{۳۴}

هیأت مذکور در بدترین زمان ممکن، یعنی اندکی قبل از مرگ ارغون و سقوط آخرین دژهای باقی مانده از مسیحیان در سرزمین مقدس، به غرب رسیدند.

به دلیل این که اوضاع از کنترل ادوارد اول خارج شده بود، وی بار دیگر خود را از ترک انگلستان ناتوان یافت. این موضوع که وی نسبت به این عمل بی‌توجه نبوده با این حقیقت که در همان زمان هیأتی را از جانب خود به ایران فرستاد، معلوم می‌شود. فرستاده او جفری دولانگلی بود، که پیش از این به طور مختصر به او اشاره شد.

تا آن جا که می‌توان اثبات کرد، تنها یادداشت باقی مانده از این هیأت گزارشی نارسا و دست و پا شکسته به زبان لاتین^{۳۵} است که درباره هزینه‌هایی است که اعضای هیأت در طول سفر خود از ژنوا به تبریز و بازگشت از آن جا متحمل شدند. این هزینه‌ها به واحد پول‌های رایج مناطقی که در آن جا صرف می‌گردید، ثبت شده است. این گزارش حاوی مطلب خاصی نیست و راجع به برنامه یا اجازه‌نامه‌هایی است که گیخاتو به دولانگلی و سفیر کبیر خودش، بوسکارلو دو ژیزولفی، اعطا کرده است. تنها نتیجه‌ای که می‌توان گرفت این است که پذیرایی از آنان غیردوستانه نمی‌توانسته باشد، زیرا با خود پلنگی محبوس به همراه داشتند که بدون تردید پیشکشی در مقابل شاهین اهدا شده‌ای بود که دولانگلی برای وفای به عهد شاه برای ارغون به ارمغان آورده بود.^{۳۶} هزینه‌ها از سوی نیکلاس دو چارتروز، یکی از دو ملازمی که انگلستان را در معیت جفری ترک کردند، ثبت شده است. دنبال کردن خط سیر هیأت از ترابوزان تا تبریز و نیز مسیر بازگشت آنان دشوار است، زیرا نام مناطقی که در گزارش قید شده، عموماً تحریف گردیده‌اند.

نخستین بار توجه تی. هادسن ترنر در مقاله خویش، که قبلاً به آن استناد شد، به این گزارش‌ها معطوف گردید.^{۳۷} متأسفانه دانش ناکافی‌اش در زمینه نقشه‌خوانی، او را مرتکب خطایی فاحش درباره مسیرهایی که از سوی هیأت طی شده بود، کرد. پژوهشگری ژنواپی به نام Cornelio Desimoni از این اوراق بررسی مفصلی شامل گزارشی که به صورت منطقی تری رونویسی شده به عمل آورده و آن را به همراه فهرست لغات و یادداشت‌هایی درباره آن در مجله

^{۳۰} "Atti della Societa Ligure di storia patria"

غازان خان با اینکه مسلمان بود، سیاست قدیمی اتحاد با قدرت‌های مسیحی علیه ممالیک را دنبال کرد. او به دنبال این هدف، اسقف ژنواپی، بوسکارلو را در سومین و آخرین مأموریت سیاسی‌اش، روانه غرب کرد.

منتشر ساخته است.

افزون بر دولانگلی، این هیأت؛ از نیکلاس دو چارترز و ملازمان دیگری نظیر یک کشیش، چهار محافظ، یک شیپور زن، یک آرایشگر، سه شکارچی باز، یک آشپز و چند پیشخدمت تشکیل شده بود.

اعضای هیأت دولانگلی در تابستان یا اوایل پاییز سال ۱۲۹۱ م. / ۶۸۹ ه. ق. انگلستان را به مقصد ژنوا ترک کردند. جایی که قرار بود به بوسکارلو و همراهانش ملحق شوند تا در معیت آنان به ایران سفر کنند. برای دولانگلی جای بسی خوشوقتی بود که او و همراهانش می توانستند در این راه با بوسکارلو که نفوذ زیادی در دربار مغول داشت و کاملاً با شرایط آن جا و نیز زبان مغولی آشنا بود، همسفر باشند. علاوه بر این، «ژنوا»یی ها در کشورهای دیگر که قرار بود در آن ها، به مسافرت بپردازند، دارای نفوذ زیادی بودند. آن ها و Pisans حق انحصار تجارت در نواحی اطراف دریای سیاه را به موجب عهدنامه Nymphaeum، که در سال ۱۲۶۱ م. / ۶۵۸ ه. ق. با امپراتور بیزانس منعقد گردیده بود، در اختیار داشتند.

اعضای هیأت هنگامی که در ژنوا بودند، کالاهایی از قبیل پانزده فرش - که بی شک برای خواب از آن ها استفاده می شد تعدادی ظروف نقره، تعدادی زره و چند پوست خبز برای مسافرت خریداری کردند.

احتمالاً در دسامبر سال ۱۲۹۱ م. / ۶۸۹ ه. ق. بود که اعضای دو هیأت، ژنوا را از راه دریا به مقصد ترابوزان ترک کردند. بوسکارلو با برادرش پرسی وال و برادرزاده اش کورادین همراه شد.

زمانی که مسیر ترابوزان در بهار سال ۱۲۹۲ م. / ۶۹۰ ه. ق. طی شد، نیکلاس دو چارترز و برادرزاده بوسکار لو، کورادین، از پیش برای اخذ مجوز پیشروی هیأت ها از طریق «Sauaste» (Sebastia) در حال حاضر سیواس) به سوی دربار مغول در (Caesarea Mazaka) Cassaria در حال حاضر قیصریه)، روانه شدند. آنان اجازه شرفیابی یافتند، اما با خبر شدند که دربار در Caesarea نمی ماند و به تبریز منتقل خواهد شد. نیکلاس و کورادین پس از آن به ترابوزان بازگشتند، جایی که کلیه اعضای هیأت از آن جا عازم پایتخت مغول شده بودند. آن ها از طریق Gumesho (احتمالاً گوموش - خانه، در حال حاضر Gumus-hane) به سوی Papertum (بایورد) سفر کردند. در Papertum چهارده اسب کرایه کردند تا آن را به Sarakana برسانند. شناسایی این مکان دشوار است،^{۳۱} اما احتمالاً این نام به «شرف خانه» - شهری کوچک یا روستایی بزرگ در دوازده مایلی شمال غربی شهر ایرانی گواتر (که احتمالاً Nichols's Cartotyia می باشد). اطلاق شده است. این نام سرخ مفیدی است برای بررسی مسیری که از ارزروم (Argeron)

دنبال می شود. اگر این حدس درست باشد، مسیر ارزروم باید همان مسیری باشد که در راه بازگشت دنبال شده است که به خاطر اطلاعات داده شده به شکلی کامل تر و آسان تر می تواند دنبال شود. براساس این فرض، اعضای هیأت می بایست بعد از ترک ارزروم به جنوب شرقی به سمت Arjish (در حال حاضر ار جیش)، نزدیک شمال دریاچه وان، عازم شده باشند و بعد از دور زدن منتهی الیه شمال شرقی دریاچه، دوباره به شرق شرف - خانه رسیده باشند، و از آن جا تنها چند مایل جلوتر به سمت جنوب یا جنوب شرقی به دره قطور جای رسیده و با ادامه مسیر در به سمت شرق ابتدا به شهر قطور و بعد از پیمودن سی و پنج مایل به سمت شرق از طرف شمال به خوی وارد شده باشند. از خوی نیز از راه مرند تبریز به سفر خود ادامه داده اند. نمی دانیم گیخاتو چه وقت این فرستادگان را در تبریز به حضور پذیرفته است؟ این امکان وجود دارد که با آنان در اقامتگاه مطبوع تابستانی ایلخانان، آلا داغ، ملاقاتی داشته است. از نوشته های خواجه رشیدالدین فضل الله همدانی^{۳۲} این طور استنباط می شود که گیخاتو مدتی از تابستان سال ۱۲۹۲ م. / ۶۹۰ ه. ق. را در آلا داغ به سر برده است. طبق گزارش های نیکلاس دو چارترز، آنان هزینه هایی را بر اساس تاریخ های نامشخص در سر راه سفر از تبریز به Cartotyia (احتمالاً به عنوان Qūtūtū پیشنهاد شده است)، و از آن جا به Lātātik و از شهر اخیر از راه ارزروم به ترابوزان متحمل شده اند. قریب به یقین Lātātik همان آلا داغ است.^{۳۴} به هر حال، این امکان وجود دارد که نیکلاس هزینه های گزاف بازگشت از ترابوزان را، که روز بیست و دوم سپتامبر سال ۱۲۹۲ م. / ۶۹۰ ه. ق. آغاز شد، پرداخت کرده باشد. بنابر شواهد موجود، آنان از همان مسیری که ما آن را درسی ام سپتامبر در Erjish پیدا کردیم، طی طریق کرده اند. روز بعد آن ها به سوی Jaccam؛ راه خود را ادامه دادند، این مکان احتمالاً روستای Akantz است که تقریباً در چهارونیم مایلی شمال غربی واقع بود. آن ها در ادامه خط سیر خود، از آن جا از طریق مکان هایی که Villa Saracenorum و Villa Armenorum می نامیدند، به سوی ارزروم رهسپار شدند. هم چنین به نظر می رسد که از راه ملازگرد (که آن ها «Margarde» می نامیدند) عبور کرده اند و سرانجام در هجدهم اکتبر سال ۱۲۹۲ م. / ۶۹۰ ه. ق. به ترابوزان رسیده اند. این هیأت از آن جا از راه دریا، سفر خود را به سمت قسطنطنیه و سپس به طرف «Otranto» ادامه دادند. از Otranto از راه خشکی، در یازدهم ژانویه سال ۱۲۹۳ م. / ۶۹۱ ه. ق. به شهر ژنوا رسیدند. از این موضوع که سرانجام چه هنگام دولانگلی و همراهانش به انگلستان رسیدند، اطلاعی در دست نیست. اما می دانیم که او یکی از نود و دو شوالیه ای بود که برای همراهی شاه به سوی گاسکنی در سال ۱۲۹۴ م. / ۶۹۳

نبرد میان نیروهای اروپایی و مغولان



ه. ق. فراخوانده شد.^{۴۵}

گیخاتو در آوریل سال ۱۲۹۵ م. / [برابر با] پنجشنبه ششم جمادی الاول ۶۹۴ ه. ق. به دست طرفداران پسر عمویش بایدو که بر تخت سلطنت جلوس نموده بود، به قتل رسید. دوران سلطنت بایدو نیز بسیار کوتاه بود، زیرا او و پیروانش مغلوب شدند و سرانجام بایدو توسط شاهزاده غازان، پسر ارغون به قتل رسید. گرچه غازان بودایی بود و به عنوان یک بودایی پرورش یافته بود، [اما] به هنگام دستیابی به قدرت؛ در پی وفا به عهدی که با یکی از امرای خود به نام امیرنوروز در جریان مبارزه علیه بایدو بسته بود، به مذهب شیعه درآمد و بدین وسیله به تبعیت خود از خان بزرگ در مغولستان و چین خاتمه داد.

گرچه مسیحیان در دوره آغازین سلطنت غازان سختی‌هایی را متحمل شدند، [اما] فرمانروای جدید با ممالیک مصر نیز که وی گاه‌وبی‌گاه به آنان حمله می‌کرد، دوست و هم‌پیمان نبود. غازان پس از ازدواج با دختر هایتون، فرمانروای ارمنستان صغیر، از شکنجه مسیحیان دست برداشت و در یورش به مسلمانان با پدربزرگ خویش همراه شد. وی با این که مسلمان بود، سیاست قدیمی اتحاد با قدرت‌های مسیحی علیه ممالیک را دنبال کرد. او به دنبال این هدف اسقف ژنوبی، بوسکارلو، رادسومین و آخرین ماموریت سیاسی‌اش روانه غرب نمود.

بوسکارلو، بعد از دیدار از رم و پاریس در اوایل سال ۱۳۰۳ م. / ۷۰۲ ه. ق. به لندن رسید. از محتوا و متن نامه غازان که بوسکارلو آن را به ادوارد اول تحویل داد، چیزی به دست نیامده است، اما پاسخ ادوارد که آن را در دوازدهم مارس سال ۱۳۰۳ م. / ۷۰۲/۴۶ ه. ق. در «وست مینستر» به نگارش درآورده است، اشاره به مندرجات آن دارد. غازان خان ظاهراً از فرانسویان به دلیل این که زمانی طولانی هیچ تلاشی برای همکاری با مغولان در بازپس‌گیری سرزمین مقدس از خود نشان نداده بود، گله‌مند بوده است. ادوارد در پاسخ به وی توضیح می‌دهد که دولت‌های مسیحی درگیر جنگ با یکدیگر بوده‌اند و اکنون که در صلح به سر می‌برند، همگی به خاطر بازپس‌گیری سرزمین مقدس متحد خواهند شد.

باردیگر چیزی از این قول و قرارها و اهداف سازنده، جامه عمل به خود نپوشید و قبلاً نیز موضوع به همین منوال در جریان بود. حوادث جاری در اسکاتلند، به ویژه قیام «رابرت بروس»، که تمام تلاش و توان شاه سالخورده را تا به هنگام مرگش در جولای سال ۱۳۰۷ م. / ۷۰۶ ه. ق. به خود معطوف کرده بود، ادوارد را از دست یازیدن به جنگ صلیبی نوینی بازداشت.^{۴۷}

بعد از مرگ غازان در ماه مه سال ۱۳۰۴ م. / یکشنبه ۱۱ شوال ۷۰۳

ه. ق. برادر ناتنی‌اش، اولجایتو، جانشین وی گردید. همان گونه که قبلاً ذکر شد^{۴۸}، اولجایتو در کودکی از سوی مادرش، اوروک خاتون که شاهزاده خانمی نستوری بود غسل تعمید یافته و نام نیکلاس بروی نهاده شد. اولجایتو؛ هنگامی که ازدواج کرد همسرش او را به مسلمان شدن ترغیب کرد. او سپس نام نیکلاس را از خود برداشت و خود را اولجایتو (به معنی ثروتمند، خوشبخت)^{۴۹} نامید و اسامی اسلامی محمد غیاث‌الدین را بر نام خود افزود.

اولجایتو، یک‌سال پس از جلوس براریکه قدرت، دوفرستاده به سوی پاپ کلمنت پنجم، فیلیپ لوبل پادشاه فرانسه، ادوارد اول پادشاه انگلستان و داج و نیز گسیل داشت. یکی از این فرستادگان فردی بومی از اهالی سیه‌نا (Siena) به نام تومازو یا توماسو بود که شمشیر

را به مذهب کاتولیک درآوردند. این افراد عبارت بودند از «برادر ویلیام مقدس، گروهی از فرقه واعظان دومینیکن، اسقف لیدا با همراهان گرمایش»^{۵۶}. ادوارد سپس متذکر می‌شود: «ما آن‌ها را به شما می‌سپاریم و از شما استدعا داریم که از آنان به خوبی استقبال نمایید»^{۵۷}.

به نظر می‌رسد مدرکی که نشان دهد این هیات به ایران رسیده‌اند، وجود ندارد. علاوه بر این، هویت اسقف ویلیام، مجهول است. از عبارات نامه ادوارد درمی‌یابیم که وی یک دومینیکن بوده است. نیز از منابع دیگری پی می‌بریم که وی، مانند پدرش، از اعضای آن فرقه به شمار می‌رفته است.^{۵۸} در واقع؛ اگر اسقف ویلیام و ملازمانش به ایران رسیده بودند، تعدادی از دومینیکن‌ها را که از قبل در آن جا رحل اقامت افکنده بودند، ملاقات می‌کردند.

بر طبق گفته واقعه نگار Jean Elemosini تعدادی از اعضای فرقه دومینیکن و نیز تعدادی از فرانسیسکن‌ها طی سال‌های ۱۲۸۹-۱۲۹۰ م. / ۶۸۸-۶۸۷ ه.ق. در تبریز استقرار یافته بودند.^{۵۹} علاوه بر این، در سال ۱۳۱۴ م. / ۷۱۳ ه.ق. فردی از فرقه دومینیکن به نام گیوم آدام به ایران، جایی که اوسه سال در آن جا اقامت گزیده‌آمد. وی هنگام بازگشت به رم، به پاپ توصیه نمود سلطانیه (مکانی که اولجایتو آن را به جای تبریز پایتخت خود قرار داده بود) را مقر اسقفی ایران سازد.

این پیشنهاد مورد پذیرش پاپ واقع شد و بنا به فرمان وی، کشیش دومینیکن دیگری به نام فرانسیس دوپروچیا به سلطانیه آمد و نخستین سر اسقف این شهر شد.

فرانسیس دوپروچیا در سال ۱۳۱۸ م. / ۷۱۸ ه.ق. به این مقام منصوب شد. در همان سال در شهرهای تبریز، مراغه و نیز در نقاط دیگر ایران، مقرهای اسقفی برپا گردید که برای اداره هر یک از آن‌ها کشیش دومینیکن انتخاب می‌شد.^{۶۰}

ظاهراً هیچ نوع مدرکی که بیانگر هرگونه تلاش مجدد برای برقراری ارتباط میان ادوارد دوم و ایلخانان مغول باشد؛ وجود ندارد. براساس اطلاعاتی که درباره شخصیت و اقدامات بعدی ادوارد در دست داریم، بعید به نظر می‌رسد که وی زمینه دیگری را برای برقراری این ارتباط فراهم آورده باشد.

پی نوشت‌ها:

* این مقاله ترجمه‌ای است از:

Lokhart, L. "The RELATIONS BETWEEN EDWARD I AND EDWARD II OF ENGLAND

دار خان (ایلدوچی یا یولدوچی) نیز محسوب می‌شد و مغولان او را تومان صدا می‌زدند. فرستاده دیگر مغولی به نام Mamlaq بود.^{۵۰} نامه‌های ارسالی برای ادوارد اول در دسترس نیست، اما نامه‌ای که برای فیلیپ لوبل فرستاده شد، در آرشیوهای فرانسه موجود است. این نامه در منطقه موقان در جنوب ارس، در اول ژوئن سال ۱۳۰۵ م. / ۷۰۴ ه.ق. به رشته تحریر درآمده است. نامه متضمن دوستی فی مابین و نیز بیانگر خوشنودی آنان از پایان یافتن جنگ‌های داخلی در ایران و اروپا بود. بنابراین، این امکان فراهم بود که مغولان و قدرت‌های غربی «علیه افرادی که به آنان نمی‌پیوستند؛ متحد شوند» (اشاره‌ای مبهم به ممالیک). اولجایتو می‌افزاید که سفرايش تو ماسو Mamlaq نيات اورا به نحو کامل تری و تنها به طور شفاهی شرح می‌دهند. هیچگونه اثری از پاسخ پادشاه فرانسه به وی به دست نیامده است.

پس از این که سفرا از جانب پادشاه فرانسه به حضور پذیرفته شدند، به انگلستان، جایی که درست بعد از مرگ ادوارد اول به آن جا رسیده بودند، عزیمت نمودند.

ادوارد دوم آنان را در نورث همپتون به حضور پذیرفت. وی به نامه اولجایتو در شانزدهم اکتبر سال ۱۳۰۷ م. / ۷۰۶ ه.ق. پاسخ داد. آن نامه خطاب به "Excellentissimo Principi, domino Dolgieto, Regi Tartarorum illustri" بود. ادوارد در آن نامه مراتب سپاسگزاری و تعهدات خود را مبنی بر دوستی ابراز کرده و رضایت ایلخان را با بیان این نکته که دیگر جنگ و نفاق در ایران و غرب وجود نخواهد داشت، جلب نمود.

ادوارد دوم بدون تردید با این دو فرستاده در خصوص عملیات مشترک علیه مسلمانان، گفت و گوهایی داشته است. بدیهی است که در طی مدتی که آن‌ها در دربار انگلستان اقامت داشتند، نه تو ماسو و نه همراه مغولش این حقیقت را که پادشاه آنان دیگر مسیحی نبود، برای ادوارد فاش نکردند.^{۵۲} در نامه دیگری که درسی‌ام نوامبر سال ۱۳۰۷ م. / ۷۰۶ ه.ق. در شهر لانگلی نوشته شد، ادوارد به اولجایتو اطمینان خاطر داد که نهایت تلاش خود را «برای نابودی فرقه خبیث Machomet به کار خواهد بست»^{۵۴} مگر این که دوری راه و مشکلات دیگر مانع از تحقق این امر شوند. او افزود: «اگر درست بیان‌دیشیم به این نکته پی خواهیم برد که کتاب‌های این فرقه، ویرانی قریب‌الوقوعی را پیش بینی می‌کنند. پس در پی نقشه‌ای حساب شده باشید که این امکان را برایتان فراهم آورد تا در مقصود خود مبنی بر نابودی این فرقه خبیث کامیاب گردید.»^{۵۵}

ادوارد دوم در ادامه می‌افزاید که اشخاص خیر، متدین و فرهیخته‌ای در راه دربار اولجایتو هستند تا به یاری خداوند، مردم او

رهبران مسیحی ساکن در سرزمین مقدس به جای استفاده از این فرصت برای اتحاد با مغولان علیه ممالیک، به اشتباه به اتحاد با ممالیک علیه سپاهیان هولاکو دست زدند. در حقیقت این خطایی بود که زمینه را برای نابودی کامل آنان در سی سال بعد فراهم آورد. نگاه کنید به:

Sir. F. M Powicke, *The thirteenth Century* (Oxford), pp. 110 and 167.

(۱۲) متن این نامه توسط تی، ریمر در اثر ذیل آمده است:

his foedera, Convention, Litterae, vol. I (London 1819), part II, P. 520.

ریمر، تاریخ این نامه را سال ۱۲۷۴ م. ذکر می‌کند ولی این تاریخ به سال بعد (۱۲۷۵ م.) دلالت دارد.

13) Sir Henry Howorth, *History of the Mongols*, Vol. III (London 1888), P. 280.

(۱۴) طبق نظر واقعه نگار سن دنیس، این فرستادگان - همان گونه که از اسامی آن، پیداست، یونانی بودند ولی گیوم دونانگیس اظهار داشته که آن‌ها گرجی‌اند. نگاه کنید به:

J. Abel Rémusat, "mémoires sur les Relations Politiques de Princes chrétiens, et particulièrement des Rois de France, avec les Empereurs Mongols": in the Mémoires de L'Institut Rojal de France, Académic des Inscriptions et Belles - Lettres VII (Paris 1824), pp. 346 and 347.

با اطمینان می‌توان گفت که اسامی ایشان گرجی نیست.

(۱۵) ماریا هبالای اویغور بود. برای رفتارش با نکودار؛ نگاه کنید به:

Abbé J.B. chabot, *Histoire de Mar Yabalaha III et du Moine Bar Cauma* (Paris 1895), P. 49.

(۱۶) «رابان» پیشوند احترام آمیزی مشتق از واژه «رب» (ارباب) بود. در حالی که، «صوما» به معنی، «روزه» بود. از آن جاکه او در لنت به دنیا آمده بود؛ این نام به وی داده شد. نگاه کنید به:

Sir Wallis E.A. Bude, *the Monks of Kublai Khan, Emperor of China* (London 1928), P. 302, note 4.

(۱۷) یکی از اعضای هیأت sabadin Archaon نام داشت. "Archaon" در حقیقت مغولی شده Erkeün به معنای «مسیحی [مسیحی نستوری] یا کشیش» می‌باشد. مقایسه کنید با:

G. Doerfer, *Türkische und Mongolische Elemente im Neupersischen. I. Mongolische Elemente im Neupersischen* (Wiesbaden 1963), No. 15, pp. 123-5.

که نسبت به اشتقاق این کلمه از کلمه یونانی archôn تردید دارد.

AND THE MONGOL IL-KHANS OF PERSIA", in: *Iran Journal of the British Institute of persian Studies*, Volume VI, 1968, PP 23-31.

1) T. Hudson Turner, "Unpublished Notices of the Times of Edward I, especially his Relations with the Moghul sovereigns of persia", *The Archaeological Journal* VIII (1851), P. 45.

2) T.F. Tout, *Edward I* (London 1893), P.21.

(۳) این کتاب در سال ۱۷۴۵ م. در شهر کاونتری منتشر شد. اینجانب به آقای ا.ا.ا. اچ اون از کتابخانه دانشگاه کمبریج به خاطر در اختیار گذاشتن این منبع مدیون می‌باشم.

4) F. Perry, *St. Louis (Louis IX of France), the Most christain king* (London 1901), P. 289.

(۵) همان گونه که «گیبون» به وضوح بیان می‌کند: «لویی مقدس به جای روبرو شدن با تازه عیسویان در تونس، به محاصره دشمن گرفتار آمد و فرانسویان را نفس از گرما در سینه گرفت و در روی شن‌های سوزان صحرا جان سپردند و پادشاه در خیمه خود جان داد و به مجرد این که چشمش بسته شد فرزند و جانشین او به عقب نشینی اشاره کرد».

Gibbon, *Decline and Fall*, vol VIII (London 1838), P. 440.

6) T.F. Tout, op. cit. , p. 50.

(۷) کلمه «ساراسن» از لغت عربی «شرق» به معنای «خاور» گرفته شده است. این واژه بعدها از جانب یونانیان و رومیان برای مشخص نمودن اعراب و [مسلمانان] به کار برده می‌شد.

8) R. Grousset, *Histoire de Croisades* (Paris 1936), P. 59.

9) R. de mas Latrie, *Histoire de L'île de chypre*, Vol. I (Paris 1852), P. 432.

10) Grousset, op. cit., vol. III, p. 659.

بنا به عقیده لینگارد، آبا قاقا بود که با نوشتن نامه به ادوارد به منظور برقراری اتحاد، ابتکار عمل به خرج داد. با وجود این، لینگارد از ارایه هرگونه مدرکی برای اثبات عقیده اش ناکام می‌ماند. ر.ک. به:

(his history of England from the first Invasion by the Romans to the Accession of William and mary in 1688, vol, II (London 1854), p. 388.

(۱۱) نگاه کنید به:

Arnold J. Toynbee, *A study of History*, Vol. VIII (Oxford 1954), p. 355.

۳۰) «گیبون» چنین اظهار می‌دارد: «هر چند مفاسد فرانک‌ها بسیار بود اما به واسطه یاس و غیرت اخگر آتش شجاعت دوباره در وجودشان شعله‌ور گردید ولیکن خلاف نزاعی که در میان هفده امیرشهر در افتاده بود در میان فرانک‌ها نیز تفرقه افکند و قوای جنگی سلطان از هرسو ایشان را مغلوب و قهور کرد».

Gibbon, op. cit., vol. VIII, p. 443.

31) *Historie des croisades*, vol. III, p. 727.

32) *Loc. cit.*, vol. VII, p. 382.

۳۳) بر طبق گفته علاء‌الدین عظاملک جوینی در «تاریخ جهانگشای جوینی» یکی از فرماندهان هولاکو که Yasa'ur نویان نام داشت، فرزندی به نام qamúraq داشت. نگاه کنید به:

ترجمه انگلیسی جی. ای. بویل از تاریخ جهانگشای، جلد دوم (منچستر ۱۹۵۸)، ص. ۷۱۳. به نظر می‌رسد هیچ مدرکی وجود ندارد که بتوان با آن اثبات کرد که آیا واقماً Mora cius, Múraqa یک نفر و یک شخص بوده‌اند یا خیر؟

34) Rymer, foedera, vol. I, part III, p. 50.

35) *Ibid.*, vol. I, part III, p. 76.

۳۶) اسناد اصلی بعد از این که قرن‌ها در عمارتی در وست مینستر بودند، اکنون در دفتر ثبت عمومی لندن تحت عنوان «هزینه‌های سفارت جفری دولانگلی به دربار مغولان» فهرست بندی شده‌اند. این اسناد در ۳۰۸ بسته Nuncii، در شماره‌های ۱۳، ۱۴ و ۱۵ نگه‌داری می‌شوند. میکروفیلمی از این یادداشت‌ها نیز در حال حاضر در کتابخانه دانشگاه کمبریج موجود است.

۳۷) بسیاری از این اصطلاحات به طور مشخص به صورت انگلیسی درآمده‌اند از قبیل:

Fillets de porco, makerellus (salatus prostauro),

Scisurarum par.

38) see p. 26 above.

39) see p. 23 above.

۴۰) عنوان به صورت ذیل است:

"I Conti dell' Ambasciata al chan di Persia nel mcc

xcell", in vol. XIII of the Atti, pp. 591-643.

۴۱) تی. هادسن ترنر تصور می‌کرد که این نام به نیت Sarai برولگا نهاده شده بود (او همچنین فکر می‌کرد "coya" (Khoi) و "Marenda" Mardin(Marand) بوده‌اند). تلاش‌هایی نیز برای تشخیص این مکان Pegolottis Scaracenti صورت گرفته است (این مکان احتمالاً Qara-Qand، محلی در راه Dogubayazid به تبریز بود). طبق عقیده chabot (پیشین، ص ۱۲۶)، ارغون عمارتی تابستانی در شرف - خانه بنا نهاده بود.

۴۲) این نام گاهی به عنوان شرب - خانه مطرح می‌شده است.

۴۳) تاریخ غازانی، ویرایش. ک. جان (لندن ۱۹۴۰)، ص. ۳۸.

۴۴) مانند Qonqur Oleng آلا داغ به خاطر دارا بودن آب و هوای خنک و مراتع

18) A.s. Atiya, *The crusade in the Later middle Ages*

(London 1938,) P. 34.

19) Sir. A.E. Wallis Budge, op. cit., pp. 185f.

۲۰) اوروک خاتون نواده وانگ خان (انگ خان) بود. وانگ خان رئیس قبیله مغول بود که توسط مبلغان مذهبی نستوری؛ به دین مسیحیت درآمد. او در غرب بیشتر به نام «پرستر جان» شناخته می‌شود.

۲۱) بوسکار لو فردی معتبر در شهر جنوا بود. در آن جا از او با عنوان دومینوس نام می‌بردند. وی سال‌ها با شرق به تجارت مشغول بوده است و بلافاصله بعد از جلوس ارغون بر تخت سلطنت به خدمت وی درآمد. بوسکارلو به افتخار ایلخان، فرزندش را واداشت که ارغون را به سلک مسیحیت درآورد.

L.t. Belgrano, "Rendiconto dei Lavori Fatti della

Societa Ligure negli anni accodemie MDcccl

XV-MDCCCLVI" in the Atti of that society, vol., IV

(Genoa 1866), pp. Cxxviii and Cxx ix.

۲۲) این نامه در بایگانی فرانسه نگه‌داری شده است. نگاه کنید به:

Abel - Rémusta, loc. cit., p. 363.

۲۳) این نام تحریف شده aonqur-olengols - نام ترکی - مغولی به معنای «چمنزار زرین»، می‌باشد. مقایسه کنید با:

cf. Doerfer, op. cit., II. *Turkische Elemente im*

Neupersischen (wiesba den 1965). no. 620, pp. 161-2.

Kundulen، ناحیه‌ای در حدود ۱۸۰ مایلی جنوب شرقی تبریز بود، که به خاطر خنک بودن آن جا در طول تابستان و دارا بودن مراتع عالی برای چرای اسب‌ها، بسیار مورد توجه مغولان واقع شد. ارغون در آن جا شهری بنا کرد که بعداً پسرش - اولجایتو آن را تکمیل نمود. و به جای تبریز پایتخت خویش قرار داد؛ او سپس مجدداً آن را سلطانیه نام گذاری کرد. نگاه کنید به:

حمدالله مستوفی، نزهة القلوب، ترجمه انگلیسی. به وسیله گای لسترنج (لندن ۱۹۱۹)، ص. ۶۱.

۲۴) این فرمان در تاریخ سی‌ام سپتامبر سال ۱۲۸۹م. صادر گردید. برای مطالعه این متن نگاه کنید به:

T. Rymer, *Foedera, Conventions, Litterae*, vol. I

(London 1816), part II, P. 713.

25) T. Hudson turner, loc. cit., pp. 48 and 49.

26) *Ibid.*, pp. 48 and 49.

۲۷) عبارت لاتین آن این گونه است:

... mittemus de nostris Girofalcis et aliis Jocalibus

nostre terre.

28) Paris 1922, p. 109.

29) see p. 24 above.

(۵۳) قابل توجه است که اولجایتو، در نامه خود به فیلیپ لویل از ذکر اسامی اسلامی خویش یعنی، غیاث الدین محمد، امتناع ورزیده بود.
54) Rymer, op. cit., vol. II, Part I, P. 18.

(۵۵) به نقل از:

Howorth, op. cit., vol. III, p. 576.

قابل ذکر است که در آن زمان تقریباً این عقیده شایع شده بود که اسلام به زوال خویش نزدیک شده است. این عقیده بیش تر مبتنی بر نوشته ها و گفته های اشخاصی همچون ویلیام تریبولی دومینیکین - نویسنده "De statu Sarace norum" بود. طبق نظر آن ها، مسلمانان بر این باور بودند که اسلام پس از وفات آخرین خلیفه ازدودمان پیامبر از حرکت باز خواهد ایستاد. همان گونه که ویلیام تریبولی خاطر نشان کرده بود، آخرین خلیفه پس از این که مغولان در سال ۱۲۵۸ م. بغداد را به تصرف در آورده بودند، زندگی خود را باخت، بنابراین، این موضوع نشانگر این نکته بود که واپسین روزهای حیات اسلام در پیش است. نگاه کنید به:

A.M. Throop, Criticism of the Crusades: A study of public Opinion and Crusade Propagan da (Amsterdam 1940), p 134.

(۵۶) ویلیام تنها می توانست اسقف افتخاری لیدا باشد. آخرین اسقف واقعی - که Gaufridus نام داشت - از زمان سقوط شهر به دست مسلمانان در سال ۱۲۸۶ م. از انجام اموری این چنین بازماند. نگاه کنید به:

Eubel, op, citp. 305

وی بعد از ذکر این حقیقت، اظهار می دارد:

"Reliqui epi. Lidden Sunt titulares

(۵۷) هم چنین ادوارد به نیابت از اسقف ویلیام و ملازمانش به پاپ و پادشاه ارمنستان نامه نوشت.

(۵۸) ادوارد دوم در سال ۱۲۰۸ م. مرکزی برای راهبان دومینیکین در اقامت گاه خود در لانگلی بنا نهاد که از آن پس «لانگلی شاه» نامیده شده نگاه کنید به:

W.A. Hinnbusch, o.p., the Early English Friars Preachers (Rome 1951), p. 194.

اینجانب مدیون دوستم پدر سباستین Bullough به خاطر در اختیار گذاشتن این منبع می باشم. اطلاعات بیش تری درباره بنای این صومعه در اثر ذیل آمده است:

Victoria Country History, Hertford shire, vol II, p. 238.

59) Fr. Loen erta, op. cit., p. 138.

(۶۰) یکی از پیشنهادات گیوم آدام به پاپ این بوده است که ساکنان مقررهای اسقفی و دیگر مقررهای که در ایران بنا می شوند باید مرکب از دومینیکین ها باشد، در حالی که مقررهای اسقفی که در چین ایجاد می شوند، ساکنان آن باید شامل فرانسسیکن ها باشند. نگاه کنید به: Loenertz, op. cit., p. 110.

عالی، اقامت گاه، تابستانی مخصوص ایلخانان بود. ارغون در آن جا عمارتی بنا نهاد. نگاه کنید به: حمدالله مستوفی، نزهة القلوب، ترجمه انگلیسی، ص. ۱۰۰. چهار سال قبل از ورود هیات دولانگلی Fr. Ricold di Monte Croce از ارزروم به سوی تبریز روانه شده بود. بدین ترتیب او از میان یک

"terram gratissimam et pulchram, que dicitur planiciem Delatacta"

عبور کرد. نگاه کنید به:

J.c.M. Laurent, Peregrinatores medii aevi quatuor, Burchardus de Monte sion, Ricoldus de Monte Crucis, Odoricus de Foro jullii, wilbrandus de oldenburgh (Lipsiae 1964), p. 122.

45) See Foedera, Vol. I, Part II, p. 801 Dugdale, op. cit., p. 445.

گفته می شود که دولانگلی یکی از ملازمان کنت لنکستر ادموند، بود «زمانی که او نگران برقراری صلح میان پادشاه وقت فرانسه و ادوارد پادشاه انگلستان بود، از سوی پادشاه فرانسه برای فراخواندن ماموران عالی مقام کشوری آن قلمرو اعزام می شود، سپس در زمان لشکرکشی پادشاه به گاسکنی، دولانگلی به انگلستان باز می گردد». وی در حدود سال ۱۳۳۱ میلادی رخ در نقاب خاک فرو کشید.

46) Rymer, op. cit., vol. I, Part II, p. 949.

زیمبر تاریخ صحیح (۱۳۰۳) را در حاشیه می نویسد، اما تاریخ «۱۳۰۲» را در پایان نامه می نگارد.

(۴۷) نویسنده دومینیکین Fr.W.A. Hinnbusch در اثر خویش تحت عنوان «نخستین واعظان صومعه های انگلیسی» (رم ۱۹۵۱)، به شکل ذیل صداقت ادوارد را می ستاید:

«شاید شاه ادوارد اول تنها شاهزاده مسیحی باشد که کاملاً در مقصود خویش برای شرکت جستن در جنگ های صلیبی نوین راسخ و راغب بود و میان وی و پاپ مذاکرات متعددی درباره عملیات جنگی پیشنهاد شده و اخذ عشریه تحمیلی برای تضمین این عملیات وجود داشت.» از دوستم پدر سباستین Bullough به خاطر در اختیار گذاشتن این منبع، تشکر می نمایم.

48) see p. 25 above.

49) Abel - Remusat, loc. cit., P. 392.

(۵۰) رشیدالدین، پیشین، ص. ۳۱. همان گونه که به شخصی به نام Māmlaq در ارتباط با وقایع گرگان در طی سلطنت گیخاتو اشاره شده است؛ این احتمال وجود دارد که این فرستاده همان شخص باشد.

(۵۱) برای آگاهی از تاریخ این نامه نگاه کنید به:

Abel - Remusat, loc. cit., pp. 397 and 398.

52) Rymer, op. cit., vol II, part I, p. 8.